



مقدمه

شک یکی از دلایل دستیابی کشورهای غربی به اهداف مورد نظر خود که اهدافی نظیر توسعه، سلطه جویی، سودجویی و ... باشد، همگامی مراکز آموزشی به ویژه دانشگاهیان با سایر ساختارهایی است که در قالب جامعه غربی به دنبال دستیابی به این اهداف هستند. این موضوع متأسفانه در کشورهای در حال توسعه به ویژه کشورهایی که از مبانی اعتقادی و فرهنگی مستقلی برخوردارند، به هیچ وجه به چشم نمی‌خورد و یا لاقط بطور ضعیفی دیده می‌شود، به گونه‌ای که دانشگاهها به خودی خود اهدافی را دنبال می‌کنند که با سایر ساختارهای جامعه همراهی نداشته و حتی گاهی تعارضاتی نیز به وجود می‌آید.

با اندکی دقت در هر جامعه‌ای به راحتی می‌توان به این نکته پی برد که دانشگاهها قلب تپنده جوامع بوده و خواهند بود و چه کلام زیباییست که: «دانشگاهها مبدأ تحولات است». در این راستا دانشگاهها به عنوان محور کلیه حرکات و تحولات، هنگامی جامعه را در نیل به اهدافش یاری خواهند کرد که به عنوان زیر بنایی اساسی و مستحکم، همچون ستونهایی که بدون اتکای به آنها قوام جامعه ناممکن به نظر می‌رسد، باشند. دانشگاه در هر جامعه، در صورتی مفید و موثر خواهد بود که با اهداف جامعه کاملاً هماهنگ بوده و ساختار آن با ساختارهای مطلوب جامعه یکدست باشد. شواهد این امر را به وفور در کشورهای توسعه یافته غربی می‌توان یافت. بدون

## دوگانگی‌های ساختاری در مسیر اسلامی شدن دانشگاهها

محمدرضا شهاب\*



## ■ جوامع دوگانه، جوامعی هستند که نه تنها در بافت اقتصادی آنها بلکه در ساختار فرهنگی، اجتماعی و ... آنها دوگانگی و عدم تجانس وجود دارد و نمودهایی از این دوگانگی در طرز تفکر مردم و سازمانها منعکس است.

بهر حال کشور ما نیز دارای اعتقادات مستحکم الهی و اسلامی بوده و از فرهنگ بسیار مرفعی برخوردار است که از حیثه شمول این موضوع خارج نیست. ساختارهای جامعه ما دچار دوگانگی‌هایی است که این دوگانگی‌ها علاوه بر اثرات متنوع دیگری که از خود به جای گذاشته است، دو نکته بسیار مهم در خود داشته و دارد؛ یکی همین اسلامی نبودن دانشگاههاست؛ یعنی عدم هماهنگی دانشگاهها با سایر ساختارهای جامعه از جمله ساختار فرهنگی و مذهبی و دیگر اینکه بدون برنامه‌ریزی و تلاش برای حل و رفع این دوگانگی‌ها نمی‌توان کاری از پیش برد.

در مقاله حاضر، ابتدا مفهوم دوگانگی را تشریح نموده و خصوصیات آن را بر خواهیم شمرد و سپس بلافاصله به بحث راجع به دوگانگی در ساختارهای مختلف کشورمان که به اسلامی نبودن دانشگاهها دامن می‌زند پرداخته و در نهایت سعی می‌کنیم راهکارهای عملی برای حل این معضلات ارائه نماییم.

### مفهوم دوگانگی

دوگانگی که اصطلاح لاتین آن (Duality) یا (Dualism) می‌باشد در علوم مختلف انسانی نظیر علوم اجتماعی، روانشناسی اجتماعی، علوم اقتصادی و نظایر آنها به کار می‌رود. اما بدون شک مفهومی است که در بحث توسعه همه جانبه کشورها به طور گسترده مطرح شده و می‌شود و نمایانگر تباین فزاینده بین ساختارهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ... با خود یا با سایر ساختارها در سطوح مختلف است. مفهوم دوگانگی به طور اخص، چهار عامل کلیدی را در بر می‌گیرد که در ذیل به تشریح هر یک خواهیم پرداخت:

۱- اولین عامل کلیدی موجود در بحث مفهوم دوگانگی، وجود مجموعه شرایط متفاوت است که گاهی برخی از آنها برتر (Superior) و برخی دیگر پست‌تر (inferior) اند و در عین حال می‌توانند در فضایی معین با یکدیگر همزیستی کنند البته

شاید نه به صورت ایده‌آل و مطلوب؛ برای مثال، همزیستی طبقات ممتاز ثروتمند و بسیار تحصیل کرده با توده‌های فقیر و بی‌سواد، یا همزیستی صنایع مدرن با صنایع سنتی و نظایر اینها، تماماً نمودهای آشکار اولین عامل دوگانگی است.

۲- دومین عامل کلیدی در مفهوم دوگانگی این است که همزیستی فوق‌الذکر موقتی و گذرا نیست و ارتباطی به یک پدیده موقتی ندارد و عامل زمان نمی‌تواند اختلاف بین دو عنصر یا شرایط متفاوت را بر طرف کند. بنابراین اختلاف موجود، در طول زمان و به خودی خود رفع شدنی و از بین رفتنی نخواهد بود؛ مثلاً، همزیستی بین المللی ثروت و فقر، صرفاً پدیده‌ای تاریخی نیست که در طول زمان بر طرف شود.

۳- سومین عامل کلیدی در مفهوم دوگانگی این است که درجات برتری و پستی و در واقع مراتب اختلاف بین شرایط دوگانه، نه تنها کاهش نمی‌یابند بلکه گرایش ذاتی به افزایش دارند؛ برای مثال شکاف بین بهره‌وری کارگران بخش صنایع مدرن و سنتی، با گذشت زمان هر سال بیشتر می‌شود.

۴- وبالاخره عامل کلیدی چهارم در این مفهوم آن است که ارتباط متقابل بین عنصر برتر و عنصر پست‌تر به نحوی است که وجود عنصر برتر تأثیر بسیار کمی در ارتقاء عنصر پست‌تر دارد و یا اصلاً هیچ تأثیری ندارد. در واقع حتی ممکن است عنصر پست‌تر را به عقب‌تر سوق دهد و به عبارت بهتر، عقب ماندگی آن را توسعه دهد.

به طور خلاصه، دوگانگی، وجود شرایط و ساختارهای نامتجانسی است که چهار ویژگی کلیدی فوق‌الذکر را در خود دارد. همچنین جوامع دوگانه، جوامعی هستند که نه تنها در بافت اقتصادی آنها بلکه در ساختار فرهنگی، اجتماعی و ... آنها دوگانگی و عدم تجانس وجود دارد و نمودهایی از این دوگانگی در طرز تفکر مردم و سازمانها منعکس است.

اکنون که به طور بسیار خلاصه، مفهوم دوگانگی و عوامل کلیدی در این مفهوم را شناختیم، بدون مقدمه به سراغ مشکلات و دوگانگی‌های ساختاری موجود در کشورمان در ارتباط با اسلامی شدن دانشگاهها می‌رویم.

بدون شک هر جامعه‌ای از مجموعه‌ای از ساختارهای مختلف تشکیل شده است که در پناه یک پوشش واحد، آن جامعه را شکل می‌دهند؛ ساختارهایی نظیر فرهنگ، آموزش، اقتصاد، اجتماع.

تردیدی نیست که اعتقادات دینی و مذهبی در ساختار فرهنگی جای می‌گیرد و با توجه به زمینه بحث فعلی، مهمترین ساختار کشورمان را تشکیل می‌دهند. از این رو، ابتدا به دوگانگی‌های موجود در ساختار بخش فرهنگی می‌پردازیم، سپس سایر ساختارها را بررسی می‌کنیم و البته یکی از مهمترین ارکان ساختار فرهنگی و شاید نوک پیکان چنین ساختاری، دانشگاهها هستند.

### دوگانگی ساختار فرهنگی

ساختار فرهنگی را نهادها، نمادها و باورهای اجتماعی‌ای تشکیل می‌دهند که افراد جامعه آنها را پذیرفته و به صحت و اعتبار آنها باور دارند. در واقع در ساختار فرهنگی، اهمیت عناصر مفهومی و معنوی بیشتر از عناصر مادی است. در یک بررسی اجمالی، به نظر می‌رسد که وضعیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران طی قرون (۷-۱۸) میلادی یعنی چند قرن پیش از تحولات مدرن جهانی، اساساً تحت سیطره دو منشأ فرهنگی شکل گرفته است. این دو منشأ فرهنگی عبارتند از:

۱- منشأ فرهنگی جامعه قبل از اسلام

۲- منشأ فرهنگی جامعه ناشی از اسلام

سازماندهی و نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران قبل از اسلام، براساس فرهنگ جوامع سنتی و طبقه‌بندی انسانها براساس منشأ خانوادگی (نجبا - عوام) شکل گرفته بود. در چنین جامعه‌ای، اساس افکار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بر بنیان طبقه‌بندی مردم به نجیب‌زاده‌ها و عوام استوار می‌گردد و جامعه‌ای خاص شکل می‌گیرد. اما پس از ورود اسلام به جامعه ایران، برخورد فرهنگی بین تمدن مورد بحث و تمدن اسلامی آغاز شد. نظام فرهنگی اسلام، با مبانی نظام فرهنگی - اجتماعی جامعه سنتی ایران آن زمان بیگانه بود و سازگاری نداشت. بنابراین، ما شاهد وجود تعارض زیربنایی بین این دو نظام هستیم، به طوری که این تعارضات خاتمه نمی‌یافت مگر با تبدیل جامعه مزبور به جامعه‌ای دیگر و متفاوت.

نکته جالب توجه این است که، تعارض و برخورد فرهنگی در عمل به اضمحلال هیچیک از این دو فرهنگ نینجامید و دوگانگی‌ای شکل گرفت که ویژگی‌های چهارگانه فوق در آن متجلی شد، یعنی در عمل، جامعه با دو فرهنگ؛ یکی برتر و دیگری پست‌تر، که هر یک در حوزه‌های خاص

## ■ انقلاب اسلامی وارد مرحله تازه‌ای از برخورد موازین فرهنگ ایرانی اسلامی و مبانی فرهنگی غرب شده است که تفوق یکی از طرفین و اختلاط و همزیستی بین دو فرهنگ را باید محتمل شمرد.

استیلا می‌یافت به روند خود ادامه داد. این همزیستی مزمن و غیر گذرا، روز به روز به تعارض بیشتر بین فرهنگ سنتی ایران باستان با فرهنگ اسلامی منجر شد و هر دو فرهنگ طی قرنها همزیستی، بر یکدیگر تأثیر گذاشتند؛ هر دو عناصری خارجی را در خود پذیرفتند که البته آثار آن بر پیکره فرهنگ سنتی کاری تر می‌نمود.

جامعه ایران که زندگی و تحولات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی خود را براساس ضرورت‌های دو منشأ فرهنگی یاد شده و در چارچوب امکانات موجود خود سروسامان داده بود، در اواخر قرن هیجده میلادی با برخورد فرهنگی تازه‌ای مواجه شد. این برخورد با توجه به موقعیت استراتژیکی ایران در جهان مدرن به وجود آمد و در واقع منشأ و سرچشمه فرهنگی تازه‌ای برای جامعه ارائه نمود که همان فرهنگ وارداتی از جوامع غربی شناخته شد. اگرچه حامیان این منشأ فرهنگی هنوز به طور تمام و کمال در کشور ما ظاهر نشده‌اند، اما به نظر می‌رسد که فرهنگ صنعتی غرب در میان اقشار مختلف جامعه و به ویژه در میان اقشار متخصص کشور حامیانی داشته باشد.

به هر حال به جرأت می‌توان تب و تاب‌های صد ساله اخیر در کشور را در راستای همین برخوردهای فرهنگی مورد بررسی و تحلیل قرار داد. نکته مهمی که در سالهای اخیر بیش از پیش درک می‌شود این است که جامعه ما، همراه با وقوع انقلاب اسلامی وارد مرحله تازه‌ای از برخورد موازین فرهنگ ایرانی اسلامی و مبانی فرهنگی غرب شده است که تفوق یکی از طرفین و یا اختلاط و همزیستی بین دو فرهنگ را باید محتمل شمرد.

همان گونه که اشاره شد، اوضاع ایران و تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این کشور از چند قرن پیش تاکنون، شاهد برخوردهای فرهنگی بین سرچشمه‌های فرهنگی مختلف بوده است که هر یک از نظر موقعیت و وضعیت با دیگری متفاوت است. تعارضات فرهنگی مذکور، به گونه‌ای است که تمامی ویژگیها و عوامل کلیدی مفهوم

دوگانگی را در نموده‌های آن می‌توان بررسی و مشاهده نمود و بی‌ربط نخواهد بود اگر نتیجه بگیریم که وضعیت فرهنگی کشور و ساختار فرهنگی آن از گذشته دور تا کنون، شاهد دوگانگی جدی بوده است. به این نکته مهم اشاره می‌کنیم که در ۱۸ سال اخیر این دوگانگی با ظهور انقلاب اسلامی شدت گرفته است، به طوری که به نظر می‌رسد جامعه ایران وارد مرحله تازه‌ای از چالش فرهنگ اسلامی با مبانی فرهنگ غربی گردیده است.

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه اگر فرهنگی هر چند به فرض محال ناگهان از اذهان عمومی شسته شد؛ آیا فرهنگ تازه و جدید، طی کوتاه مدت در ذهن خالی افراد جامعه جایگزین فرهنگ قبلی خواهد شد؟ اگر این اتفاق نیفتد، مشخص است که پایه‌های اساسی رفتار انسانی از دست می‌رود و در این صورت دیگر نخواهیم دانست که چه پوششیم، چه چیز را دوست داشته باشیم، از چه چیز بدمان بیاید و به تمام معنا سرگردان و متزلزل خواهیم شد. همانند درختی خواهیم شد که ریشه‌هایش قطع شده است، دیگر رفتارمان هیچ نوع نظم‌پذیری قابل پیش بینی را نخواهد داشت.

**■ اگر نتیجه بگیریم که وضعیت فرهنگی کشور از گذشته دور تا کنون و ساختار فرهنگی آن، شاهد دوگانگی جدی بوده است. این دوگانگی با ظهور انقلاب اسلامی شدت گرفته و جامعه ایران وارد مرحله تازه‌ای از چالش فرهنگ اسلامی با مبانی فرهنگ غربی گردیده است.**

با مروری به برخوردهای فرهنگی یاد شده و شیظت‌های ضد فرهنگی استعمارگران در طول سالهای اخیر، به یکی از عوامل فرهنگی مهم و مؤثر در اسلامی نبودن مراکز آموزشی به ویژه دانشگاهها، دست خواهیم یافت. به عبارت بهتر، تعارض، همزیستی مژمن و تباین فزاینده، به ویژه در برخورد فرهنگی بین مبانی فرهنگ اسلامی با فرهنگ غربی که به صورت گریز ناپذیری، با تخلیه ذهنی افراد جامعه از برخی نهادها و باورهای عمومی - برای دستیابی به فرهنگ ناب - همراه بوده، در سالهای اخیر با اقدامات ضد فرهنگی غرب نیز توأم گشته و اذهان خالی را جولانگاه دست‌اندازها و تاخت و تازهای خود قرار داده است؛ به گونه‌ای که بسیاری از جهت‌گیری‌های این اذهان، جهت‌گیری‌هایی می‌باشد که به سختی می‌توان آنها را اسلامی دانست و اجتماع آنها را در

دانشگاه، منشأ اسلامی شدن دانشگاهها تلقی کرد.

در دوران قبل از انقلاب، ضمن ایجاد رفاه نسبی این باور فرهنگی نیز ایجاد شد که هر چه مربوط به گذشته است پوچ و نامناسب است و باید کنار گذاشته شود؛ البته این باور مربوط به افشاری از جامعه بود که درگیر تحولات آن دوران بودند.

این ذهنیت، آهسته آهسته به جایی رسید که حتی در زبان محاوره‌ای هم انعکاس یافت و به عنوان مثال، واژه «قدیمی» ضمن اینکه معنی گذشته را به ذهن می‌آورد، معانی کهنه و بد را هم تداعی می‌کرد.

در چارچوب چنین باوری، جوانی که راهی دانشگاه می‌شد، در بسیاری از زمینه‌ها حتی زمینه‌های ساده رفتاری، دچار سردرگمی و تزلزل می‌شد؛ به عنوان مثال نمی‌دانست که در خصوص موسیقی، صدای خواننده قدیمی ایران را دوست داشته باشد یا به سراغ خواننده جاز انگلیسی برود. نمی‌دانست که پوشیدن چه لباسی قابل قبول یا مردود است و در نتیجه این شخص دچار تزلزل شخصیتی می‌شد. هر روز ممکن بود به «سازی بر قصد» و تحت تأثیر این ایده و آن ایسم باشد. جالب اینکه برای پدر و مادر دانشجوی ایرانی که هنوز در این تعارض گیر نکرده و دچار این تحول فرهنگی نشده بودند، این مسائل اتفاق نمی‌افتاد. این پدر و مادر، درست یا اشتباه، بنا به باور فرهنگی خود می‌دانستند چگونه رفتار کنند و لذا متزلزل و سرگردان نبودند.

مشابه چنین مثالی، در متن وصیتنامه الهی - سیاسی حضرت امام (ره) به شرح زیر آمده است:

«... فکر و قدرت بومی ما را سرکوب و مایوس نموده و می‌نمایند، رسوم و آداب اجنبی را هر چند مبتذل و مفتضح باشد، با عمل و گفتار و نوشتار ترویج کرده و با مداحی و ثناجویی آنها را به خورد ملت‌ها داده و می‌دهند. فی‌المثل اگر در کتاب یا نوشته و یا گفتاری چند واژه فرنگی باشد، بدون توجه به محتوای آن با اعجاب پذیرفته و گوینده و نویسنده آن را دانشمند و روشنفکر به حساب می‌آورند و لذا از گهواره تا قبر به هر چه بنگریم اگر با واژه غربی و شرقی اسم‌گذاری شود، مرغوب و مورد توجه و از مظاهر تمدن و پیشرفتگی محسوب و اگر واژه‌های بومی و خودی بکار رود، مطرود و کهنه و واپس زده خواهد بود. کودکان ما اگر نام غربی داشته باشند مفتخر و اگر نام خودی دارند سربزیر و عقب افتاده‌اند. خیابانها، کوچه‌ها، مغازه، شرکتها، داروخانه‌ها، کتابخانه، پارچه‌ها و دیگر متاعها هر چند در داخل تهیه شده باید نام

خارجی داشته باشند تا مردم از آن راضی و به آن اقبال کنند. فرنگی مآبی از سرتاپا و در تمام نشست و برخاستها و در معاشرت‌ها و در تمام شئون زندگی، موجب افتخار و سربلندی و تمدن و پیشرفت و در مقابل، آداب و رسوم خودی کهنه پرستی و عقب افتادگی...»

برای درک بیشتر مناسب است که وضعیت امروزی را نیز بررسی کنیم. در طی سالهای اخیر، بیشترین رویارویی را بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی شاهد هستیم؛ به طوری که فرهنگ غرب، اخیراً در بین به اصطلاح روشنفکران و متخصصان روشنفکرنا طرفداران و حامیانی یافته است. یکی از عرصه‌های رویارویی فرهنگی بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی، مسئله تأثیر عقاید مذهبی - فرهنگی در توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

در فرهنگ اسلامی مبانی توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اسلام به طور دقیق تبیین نشده است و جایگاه مشخصی ندارد؛ لذا خلاء ذهنی در این ارتباط در اذهان افراد عامه و به ویژه در سطح دانشگاهها وجود دارد. از طرف دیگر، یکی از مبانی فرهنگ صنعتی غربی مسئله دستیابی به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از دیدگاه خاص فرهنگ مذکور است. در تعارض بین این دو فرهنگ و در انتخاب فرهنگ مناسب، به دلیل وجود خلاء ذهنی و عدم تلاش جدی دانشمندان، جوانان دانشجوی و اقلاری نظیر آنها مانند درختی می‌مانند که هنوز به طور کامل ریشه نگرفته‌اند. در نتیجه، این تعارض و دوگانگی، چیزی جز تزلزل و سرگردانی برای آنان در پی ندارد و لذا، جوان ایرانی بیشترین درگیری را در این تعارض دارد و نمی‌داند برای اینکه توسعه یافته تلقی شود و یا خود را توسعه یافته بنمایاند، توسعه را مساوی تورم باندن یا دستیابی به توسعه را تنها راه حل ادامه زندگی. بنابراین، همانند درخت بی‌ریشه‌ای است که با نسیمی می‌توان آنرا به هر طرف سرنگون ساخت.

بدون شک یکی از دلایل اسلامی نبودن دانشگاهها نیز، وجود چنین دوگانگی‌هایی در ساختار فرهنگی جامعه ماست. مسیر تحولات فرهنگی و منشأهای سه گانه فرهنگی موجب شده است که کشور ما در ساختار فرهنگی خود دچار دوگانگی و یا حتی در بعضی موارد سه گانگی باشد. دانشجوی ما در برخورد با عامه و در خارج از دانشگاه، تحت هدفگیری فرهنگ مختلطی است که از برخورد فرهنگ سنتی (نجبا - عوام و به قول امروزی غنی و فقیر یا شمال - جنوب) و فرهنگ

اسلامی شکل می‌گیرد و وقتی پا به درون دانشگاه می‌گذارد با تهاجم فرهنگی برخی عناصر غرب زده روبرو می‌شود و باید اذعان کرد که به دلیل کم‌کاری و غفلت دانشمندان اسلامی در برخی از زمینه‌ها به ویژه زمینه‌های مرتبط با علوم انسانی و نظایر اینها، در بسیاری از مسائل فرهنگ اسلامی، برای دانشجوی امروزی خلاء ذهنی وجود دارد و نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی و سرگردانی که در واقع ریشه و منشأ اسلامی نبودن دانشگاهها و غوطه‌ور شدن در دام غرب و یا شرق و تفکرات انحرافی آنها باشد، ندارد.

بنابراین، اولین گام برای اسلامی شدن دانشگاهها رفع این گونه تعارضهای فرهنگی است که راهکارهای عملی برای آن باید طراحی شود.

در اینجا بهتر است به دوگانگی در ساختار آموزشی با تأکید به جنبه‌های فرهنگی آن نیز، اشاره‌ای داشته باشیم. فرهنگ به تعبیری مجموعه آراء و عقاید مورد قبول نسبی عامه است و یا در حقیقت بیان کننده شخصیت افراد است و شخصیت هم در سنین کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود.

کودکان و نوجوانان ما در این سنین، وقت خود را بیشتر در دو محل مدرسه یا خانه می‌گذرانند و الگوی آنها، پدر، مادر و یا معلم است. باید دید که مدارس ما چه باورهای فرهنگی‌ای را به کودکان و نوجوانان تلقین می‌کنند؟ آیا تعارض بین این باورها با سایر باورهای فرهنگی وجود دارد یا نه؟ واقعیت آن است که کودکان به طور ذاتی نگرشی علمی دارند. نشانه این دیدگاه هم کنجکاوی و پرسشگری آنها درباره محیط پیرامونشان است. از نظر کودکان، هر حادثه علتی دارد و راه پیدا کردن این علت هم پرسش است که در فطرت بچه‌ها نهفته است. حال ببینیم با این فطرت چگونه برخورد می‌شود. مدرسه‌ای که امکانات محدودی دارد، مدرسه‌ای که معلمش با مشکلات عدیده‌ای مواجه است، از دحام بیش از حد دانش آموزان در کلاس و چند نوبته بودن مدارس، ذهن ظریف کودک را تحت فشارهای نامناسب فراوان می‌گذارد و آن را به ذهنی علمی تبدیل نمی‌کند. در نتیجه، مدارس به این حس کنجکاوی پاسخ نداده و کودک از علم و کتاب‌گریزان می‌شود. بسیاری اگر درس بخوانند و نمره‌های خوب بگیرند، معمولاً به علت ترسی است که از تنبیه دارند، وقتی ترس و فشار باشد کار می‌کنند و منظم‌اند ولی به محض کنار رفتن فشار، کار را رها می‌کنند. چنین آموزش دیده‌اند که اگر توانستند گلیم خود

را از آب بیرون بکشند، حال حق و حقوق دیگران هرچه می‌خواهد بشود.

براساس بررسی‌های انجام شده، لازم است که ۳۰ تا ۴۰ درصد هزینه‌های آموزشی، هزینه‌های غیر پرسنلی باشد، یعنی کودکان با کنجکاو و تفریح علم را بیاموزند. اما متأسفانه حدود ۹۲ درصد هزینه مدارس ابتدایی ما هزینه پرسنلی است. تعداد بسیاری از کودکان ما، در یک اطاق و احتمالاً روی صندلی‌های ناهموار می‌نشینند و معلمی با هزاران مشکل سر می‌رسد و آموزش‌هایی را در سطح پایینی از کیفیت به آنها ارائه می‌دهد. البته در این میان معلم مقصر نیست، بلکه الگوی تخصیصی بودجه و منابع است که او را به این راه می‌کشاند.

متأسفانه ما بیشتر از همه چیز ظواهر و کمیت توجه کرده‌ایم تا به کیفیت. همین کودک و نوجوان، با چنین شخصیتی و با دنیایی از امیدها و آرزوها که بیشتر آنها از نگرش غیر علمی مذکور حاصل شده‌اند، با سدی به نام کنکور مواجه می‌شود و پس از تحمل فشارهای روانی فراوان، وارد دانشگاهی می‌شود که در فکر اسلامی شدن آن هستیم. ساختار آموزشی آموزش و پرورش، آموزش عالی و آموزش عمومی در ابعاد فرهنگی، ساختاری می‌نماید که در آن بیش از هر چیز تعارض در نحوه تفکر به چشم می‌خورد. جوانانی که با شیوه تفکر اکتسابی، از مدرسه وارد دانشگاه شده‌اند، در تعارض فکری با فرهنگ درست یا غلط دانشگاهی دچار خلاء ذهنی می‌شوند و راهی را بر می‌انگیزد که کمتر یا مبانی اسلامی سازگار است؛ در حالی که مبنای تفکر اسلامی تدبر و اندیشه علمی است.

این دانشجو، آوای رسای «أَقْلَمُ يَدَبُورِ الْقَوْلِ»<sup>(۱)</sup>، «أَقْلَمُ يَدَبُورُونَ»<sup>(۲)</sup> ... به گوشش نا آشنا است، نشنیده است که امام حسین علیه السلام، امام خون و قیام، سخنان علمی بیان کرده باشد، از امام حسین علیه السلام انتظار بحث علمی ندارد و برایش روشن نشده است که اجبار و اکراه در تفکر مکتبی جایی ندارد. خلاء ذهنی او را بی‌ریشه کرده و با کوچکترین اشاراتی به هر سوئی کشانده می‌شود. نتیجه این که، ساختار آموزشی که در آن شخصیت اصلی کودک و نوجوان شکل می‌گیرد با ساختار فرهنگی، جوان را به دوگانگی شدیدی می‌کشاند که نتیجه نهایی آن اسلامی نبودن دانشگاه‌هاست.

البته باید به این نکته نیز توجه شود که انتقال روشهای نامناسب آموزش دانشگاهی با استفاده از معیارهای حرفه‌ای

غیر واقعی و اغلب نامناسب، با القای نیاز به مدارک خارجی با عناوین دکتر، مهندس، متخصص و نظایر اینها همراه است که به دوگانگی‌های فرهنگی فوق‌الذکر دامن می‌زند. از نگاهی دیگر، اگر رسانه‌های جمعی را نیز نماینده و شکل دهنده ساختار فرهنگی یک جامعه بدانیم، باز هم شاهد دوگانگی ساختار فرهنگی خواهیم بود. ما در رسانه‌های جمعی به ویژه رادیو و تلویزیون که بیشترین اثرات فرهنگی را بر اذهان عامه و به ویژه کودک و نوجوان دارد، الگوهای را ارائه می‌کنیم که با واقعیت موجود و باورها و نهادهای فرهنگی ما در برخی از موارد متضاد و یا متناقض است. در این راستا برای روشن‌تر شدن موضوع به فرازهایی از وصیت‌نامه الهی - سیاسی امام خمینی (ره) در خصوص شدت دوگانگی‌های فوق در سالهای قبل از انقلاب اشاره می‌کنیم؛

«... رادیو، تلویزیون و مطبوعات و سینماها و تئاترها ابزارهای مؤثر تباهی و تخدیر ملتها خصوصاً نسل جوان بوده است. در این صدسال اخیر به ویژه نیمه دوم آن چه نقشه‌های بزرگی از این ابزارها چه در تبلیغ ضد اسلام و ضد روحانیت خدمتگزار و چه تبلیغ استعمارگران غرب و شرق کشیده شد و از آنها برای درست کردن بازار کالاها خصوصاً تجملی و تزیینی از هر قماش از تقلید در ساختمانها و تزیینات و تجملات آنها و تقلید در اجناس نوشیدنی و پوشیدنی و در فرم آنها استفاده کردند، به طوری که افتخار بزرگ فرنگی مآب بعضی در تمام شئون زندگی از رفتار و گفتار و پوشش و فرم آن به ویژه در خانمهای مرفه یا نیمه مرفه بود و در آداب و معاشرت و کیفیت حرف زدن و بکار بردن لغات غربی در گفتار و نوشتار به صورتی بود که فهم آن برای بیشتر مردم غیر ممکن و برای همدیگان نیز مشکل می‌نمود ... مجله‌ها با مقاله‌ها و عکسهای افتضاح بار و اسفانگیز و روزنامه‌ها با مسابقات در مقالات ضد فرهنگی خویش و ضد اسلامی، با افتخار، مردم به ویژه طبقه جوان مؤثر را به سوی غرب یا شرق هدایت می‌کردند ...»

در چند سال اخیر هم برخی از افراد روشنفکر مآب در مسیر ترویج فرهنگ غربی نظیر تئوری پاولوف، ارزشهای منفی بسیاری را از طریق شرطی کردن اشیاء یا اشخاصی که از برخی وجوه برای نوجوانان و جوانان ما جذاب و قابل توجه

۱- سوره مؤمنون آیه (۶۸).

۲- سوره نساء آیه (۸۲).

## ■ در سطح جامعه دانشگاهی کشور، ساختار دوگانه‌ای است که در بطن خود دو شبه جامعه متفاوت را همزمان داراست که از دلایل اسلامی نبودن دانشگاههاست.

توسعه، نوعی دوگانگی در ساختار اجتماعی نیز به چشم می‌خورد. در داخل چنین جوامعی از جمله جامعه ما، بادو زیر مجموعه اجتماعی برخوردار می‌کنیم که هر یک از این زیر مجموعه‌های اجتماعی در واقع می‌توانند خود نمادهای شبه جامعه‌های متفاوتی باشند. در بطن جوامع در حال توسعه و از جمله کشور ما، دو شبه جامعه مجزا و در عین حال مرتبط می‌توان یافت و صحت این موضوع را اگر در ارتباط با کل جامعه ما بتوان مورد تردید قرار داد، بدون شک در جامعه دانشگاهی نمی‌تواند در مظان تردید و شبهه قرار گیرد.

همانگونه که گفتیم، این دو شبه جامعه از یکدیگر مجزا و در عین حال به یکدیگر مرتبطند. دلیل مجزا بودن آنها، قواعد و باورهای خاصی است که بر هر یک از این دو شبه جامعه حاکم است و دلیل مرتبط بودن آنها نیز تأثیرات متقابلی است که بر یکدیگر داشته و دارند که این اثرات متقابل گاهی اوقات در رده‌های خاص از اعضای این دو شبه جامعه، حتی به صورت کنش و واکنشهای وسیع و دامنه‌دار - گرچه غیر ارگانیک - متجلی می‌گردد. بدین ترتیب نمی‌توان وجود مناطق مشترک بین این دو زیر مجموعه‌های دوگانه را نیز انکار، کرد خصوصاً در شرایط خاص و در مواقع بحرانیهای شدید اجتماعی این نقاط مشترک اهمیت بسیار می‌یابند.

برای دقیق‌تر شدن و وضوح مطلب، این دو شبه جامعه را در جامعه دانشگاهی کشورمان بررسی می‌کنیم. یک شبه جامعه، از برخی مدرسین و اساتیدی که در دامان مکاتب فکری غرب پرورش یافته و بدون حتی لحظه‌ای تأمل، به صورت در بست مبانی فکری این مکاتب را پذیرفته و در لوای روشنفکری و ترقی اجتماعی خود، اشاعه دهنده این گونه مکاتب فکری بوده‌اند. برای اثبات این فرضیه راجع به شبه جامعه فوق الذکر، باید به مفهوم فرایند «اجتماعی شدن» یا «جامعه‌پذیری» اشاره نماییم. واقع امر آن است که نوزاد انسان با ذهنی بکر اما تأثیر پذیر متولد می‌شود و آماده پذیرفتن اعتقادات رایج در محیط است و بی‌فاصله پس از آغاز زندگی است که عوامل محیطی گرایش‌هایش را شکل می‌دهند. بدین طریق، فرایند «جامعه‌پذیری» یعنی قبول تدریجی باورهای اعضای جامعه و احترام به نهادهای موجود، نخست در خانواده آغاز شده و پاره‌ای از سلیقه‌ها و خلق و خوی فرد را به

هستند، برای آنها به صورت نماد و باور فرهنگی قرار داده و خلاء ذهنی آنها را پر کردند. در این راستا برخی از رسانه‌های جمعی داخلی نیز ناآگاهانه به گونه‌ای عمل کرده و می‌کنند که جز بوی تبلیغ فرهنگ غربی از آن به مشام نمی‌رسد. به دلیل فقدان اسوسه‌سازیه‌ها و ارائه الگوهای مناسب و هماهنگ در سطح رسانه‌ها و سستی آنها در این زمینه، خلاء ذهنی موجود را جریاناتی پر می‌کنند که نتیجه آنها به صورت اسلامی نبودن دانشگاهها متجلی می‌شود.

همان گونه که گفته شد، وجود دوگانگی‌های ساختاری و تعارض فزاینده بین برخوردهای فرهنگی و به دنبال آن خلاء ذهنی در برخی موارد، از عوامل اصلی انحراف دانشگاهها و دانشجویان از مسیر اسلامی شدن هستند. در این راستا به عنوان یک رهنمود عملی، باید هر چه بیشتر در رفع این دوگانگی‌ها و تفوق بر فرهنگ وارداتی غرب و پالایش آن اقدام کرد و تا حد ممکن باید خلأهای ذهنی موجود را مرتفع ساخت و با تبیین استدلالهای پر قدرت، مبانی فرهنگی مستحکمی را ارائه نمود. در این زمینه بسیج گسترده منابع علمی و فکری از سوی متفکران اسلامی ضروری می‌نماید. پیشنهاد می‌شود ابتدا به سراغ مدارس برویم، تخصیص منابع در این زمینه را تغییر دهیم و مدارس را با ساختار فرهنگی مورد نظر خود هماهنگ سازیم. سپس استراتژیهای ویژه خانواده را طراحی کنیم، چرا که قسمت عمده‌ای از ساختار فرهنگی، تحت نفوذ و سیطره خانواده‌ها شکل می‌گیرد. استراتژی بعدی، باید معطوف به الگوسازیهای فرهنگی جامعه باشد تا بر اساس آن دوگانگی‌های فرهنگی موجود که در نموده‌های الگوهای دوگانه متجلی است تا حد ممکن بر طرف شود.

### دوگانگی ساختار اجتماعی در ارتباط با

#### اسلامی نبودن دانشگاهها

واقعیت دیگر در ارتباط با اسلامی نبودن دانشگاهها، مسئله وجود دوگانگی در ساختار اجتماعی جامعه است که البته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به ویژه در سالهای اخیر، از اهمیت و جدیت این نوع موانع کاسته شده است و به همین دلیل است که ما آن را در درجه دوم بحث خود قرار دادیم. حقیقت آن است که در بسیاری از کشورهای در حال

وی القاء می‌کند. نکته قابل توجه آنست که این فرایند هیچگاه متوقف نمی‌شود بلکه در هر سطحی از عمر، به شکلی وجود خواهد داشت. بنابراین تنها خانواده نیست که عامل جامعه‌پذیری قرار می‌گیرد.

با عنایت به این نکته و ساختار دوگانه آموزش (از بعد فرهنگی آن) در کشور ما، می‌توان نتیجه گرفت که کودک با این ذهن بکر در هر مرحله‌ای از جامعه‌پذیری، به دلیل تعارضات گفته شده باورها و اعتقاداتی را به صورت محفوظات صرف و بدون تقویت نگرش علمی و تدبیر نزد خود نگه می‌دارد و پس از ورود به دوران جوانی و خروج از کشور برای تحصیلات عالی، بسیاری از آنها به دلیل برخورد ناگهانی و حساب نشده با مبانی مکاتب اعتقادی غرب، در تداوم روند «جامعه‌پذیری» دل و دین باخته، دیوانه‌وار اسیر این مکاتب می‌شوند و در بازگشت منشأ اشاعه این عقاید می‌شوند. این نکته‌ای است که حضرت امام خمینی (ره) نیز در وصیتنامه الهی - سیاسی خود به آن اشاره کرده و می‌فرماید:

«... از توطئه‌های بزرگ آنها چنانچه اشاره شد و کراراً تذکر داده‌ام به دست گرفتن مراکز تعلیم و تربیت خصوصاً دانشگاه‌هاست که مقدرات کشورها در دست محصولات آنهاست... در دانشگاه نقشه آن است که جوانان را از فرهنگ و ادب و ارزشهای خودی منحرف کنند و به سوی شرق و یا غرب بکشانند... دانشگاهها اگر اسلامی، انسانی، ملی بود می‌توانست صدها و هزارها مدرس به جامعه تحویل دهد لکن چه غم انگیز و اسف‌بار است که دانشگاهها و دبیرستانها به دست کسانی اداره می‌شد و عزیزان ما به دست کسانی تعلیم و تربیت می‌دیدند که جز اقلیت محرومی همه از غرب زدگان و شرق زدگان با برنامه و نقشه دیکته شده در دانشگاهها کرسی داشتند و ناچار جوانان عزیز و مظلوم ما در دامن این گرگان وابسته به ابر قدرتها بزرگ شده و به کرسیهای قانونگذاری و حکومت و قضاوت تکیه می‌زدند... بر ملت و دولت جمهوری اسلامی است در همه اعصار که نگذارند عناصر فاسد و دارای مکتب‌های انحرافی یا گرایش به غرب و شرق در دانشسراها و دانشگاهها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند و...»

از سوی دیگر شبه جامعه دومی مرتبط با شبه جامعه اول هم وجود دارد که شامل جوانان بسیاری است که پس از سالها تحمل ساختارهای دوگانه آموزشی، به ملجاء آمال خود دست یافته‌اند. جوانانی که پس از مدت‌ها درگیری با ساختارهای

نامناسب آموزشی و پس از تحمل انتظار مخرب روانی برای گذشتن از سد عظیم کنکور، با صدها امید و آرزو پا به عرصه دانشگاهها نهاده‌اند. جوانانی که در بدو امر نه تنها چیزی از نگرش علمی در بر ندارند بلکه نگرش علمی فطری و ذاتی آنها نیز منکوب و پایمال ساختار آموزشهای وارداتی و دلخواه کشورهای پیشرفته شده است.

چنین جوانانی دانشگاه را متأسفانه یا خوشبختانه، تنها راه موفقیت و پیروزی می‌دانند و تصویری از کلاس و درس و استاد ندارند؛ و نه اینکه خودش پس از سالها انتظار حال و حوصله درگیری علمی را دارد و مهمتر از همه جوانانی که از نظر انعطاف‌پذیری و خوگیری ذهن در فرایند جامعه‌پذیری قابلیت‌های قابل توجهی قرار دارند.

بنابراین روشن است که ساختار اجتماعی کشور ما - حداقل در سطح جامعه دانشگاهی کشور - ساختار دوگانه‌ای است که در بطن خود دو شبه جامعه متفاوت را همزمان داراست که از دلایل اسلامی نبودن دانشگاههاست.

#### دوگانگی‌های ساختاری در ساختار آموزش و

#### پرورش و تأثیر آن بر اسلامی نبودن دانشگاهها

آموزش و پرورش بدون شک عمده‌ترین درصد هزینه‌های جاری کشور را به خود اختصاص می‌دهد، اما به رغم این هزینه‌های گزاف، ساختار آموزشی، گره خورده با مسائلی بسیار جدی از قبیل عدم کارایی و عدم تحرک نظام آموزشی است. محتوای قدیمی و کیفیت نامناسب در سطوح آموزشی، گواه این امر است. نظام آموزشی در کشورهای جهان سوم از جمله کشور ما، نظامی نیست که از بطن جامعه و در پاسخ به نیازهای متنوع آن نشأت گرفته باشد. روشهای یادگیری، روشهای تکراری و روش درس حاضر کردن فقط برای امتحان پس دادن است. در نتیجه، نظام آموزشی مذکور، بر ارزشیابی شخصیت و تجهیز فکری دانش آموز، قدرت فکر کردن، اندیشه و استدلال استوار نمی‌شود. در آموزش، تکنولوژی بسیار کهنه‌ای را می‌بینیم که در هیچ یک از ساختارها و بخشهای دیگر برای لحظه‌ای هم قابل دوام نیست. عدم انعطاف همراه با فقدان اطلاعات ضروری درباره نیازها، شرایط و امکانات توسعه جامعه و فقدان تحقیقات، تجربیات و ارزشیابی علمی، مسائل دیگری است که گریبانگیر ساختار آموزشی کشور ماست. آنچه افراد از یکسو و جامعه از سوی دیگر از آموزش طلب می‌کنند، اغلب خیالی و محال است.

به طور کلی دانشگاهها به عنوان مهمترین و بالاترین



نهاد آموزش عالی شناخته می‌شوند و این در حالی است که معیارهای توسعه دانشگاهها، معیارهایی تقلیدی از دانشگاههای کشورهای توسعه یافته نظیر ایالات متحده، فرانسه، انگلستان و ... بوده است. در یک کلام، ساختار آموزشی در کشور ما و بسیاری از کشورهای مشابه، نتیجه تقلیدهای ناصوابی است که از ساختار آموزشی غرب یا شرق به عمل آمده است و ساختاری نیست که درونزا باشد و نیاز جامعه را در خود درک و تأمین نماید.

پر واضح است که زاینده غرب را نمی‌توان ابزار دستیابی به اهداف ملی قرار داد. از همین روست که جامعه چیزی می‌خواهد و نظام آموزشی چیز دیگری تحویل می‌دهد. شاید نیازی به بیان این مطلب نباشد که یک نظام آموزشی در صورتی می‌تواند هدف‌گیری متناسب با نیازهای ملی داشته باشد که دردهای جامعه را درک کرده و اهداف را باور کرده باشد. پرورش یافته دامن نظام آموزشی، از نظر علمی به طور ناخودآگاه تابع آموخته‌های خود است. این آموخته‌ها می‌تواند در خدمت اهداف ملی باشد یا نباشد که متأسفانه در کشور ما نیست. ساختار آموزشی بیشتر ابزار دست بیگانه است تا ما و اگر هم ابزار دست بیگانه نباشد، لاف‌ها به درد ما نمی‌خورد. البته مدیریتهای آموزشی که بخشی از ساختار آموزشی را تشکیل می‌دهند نیز، در این راستا بی‌تقصیر نیستند.

بنابراین، نتیجه دوگانگی‌های موجود در ساختار آموزشی با سایر ساختارها این است که دانشگاهها و دبیرستانها، اهداف جامعه ما را که در صدر آنها اسلامی شدن به طور تمام و کمال است، دنبال نمی‌کنند یا کمتر دنبال می‌کنند. پر واضح است که اصلاح خط مشی سیستم آموزشی و مدیریتهای موجود در ساختار آموزشی در راستای رفع دوگانگی‌های مزبور، گام مهمی در ارتباط با اسلامی شدن دانشگاهها خواهد بود.

#### سایر دوگانگی‌ها در مسیر اسلامی شدن

##### دانشگاهها

به مطالب مطرح شده تا اینجا باید ساختار دوگانه آموزش - اقتصاد، را نیز اضافه کرد. حقیقت این است که خانواده فقیر، قدرت و توان، حوصله و دقت و علم و بینش لازم را برای پرورش شخصیت کودکان و نوجوانان مستعد ندارد. ساختار اقتصادی کشورهای نظیر کشور ما، به واسطه کمتر توسعه یافتگی، مملو از نمادهایی نظیر توزیع نابرابر درآمد بین خانواده‌های مختلف یا سطوح درآمدی متفاوت

است و پر واضح است که: «كاد الفقْران يَكُونُ كُفْرًا» از طرف دیگر در ساختار فرهنگی و آموزشی خود انتظار داریم که خانواده، محیط مناسبی برای فرآیند «جامعه‌پذیری» و «خوب‌پذیری» این نوجوان و جوان باشد. واضح است که بدون فراهم کردن شرایط و محیط مناسب خانوادگی نمی‌توان کاری از پیش برد.

نکته دیگری که در پایان مباحث باید اضافه شود این است که بدون توجه به موضوعات فوق‌الذکر و دوگانگی‌های مطرح شده، باید دانست که سطوح بالای آموزشی اگر خارج از تفکر سیستماتیک و بدون برنامه‌ریزی دقیق و منطقی بدانها پرداخته شود، از نظر اجتماعی بسیار پر هزینه خواهند بود و عملاً هزینه‌های اجتماعی آموزش - همچنانکه محصل از نردبان آموزشی بالا می‌رود - به سرعت افزایش می‌یابد. از جمله این هزینه‌های اجتماعی: بیکاری و معضلات گوناگون ناشی از آن، تفکرات انحرافی، توقعات فوق‌العاده بالا و رفاه طلبی و نظایر اینهاست. به علاوه، برای کشوری نظیر کشور ما که از تعارضات موجود رنج می‌برد، یکی از این هزینه‌های اسلامی نبودن دانشگاهها، بروز تفکراتی است که بیشتر آب به آسیاب بیگانه می‌ریزند تا خودی.

به نظر می‌رسد علاوه بر دوگانگی‌هایی که به عنوان موانع ساختاری در مسیر اسلامی شدن دانشگاهها مطرح شد، گسترش بدون توجه به نیازها و امکانات در برخی رشته‌ها و سطوح آموزشی در ساختار آموزش عالی - فقط به بهانه دستیابی به معیارهای غربی توسعه و نه خدمت به اهداف اسلامی، ملی و تفکر راجع به آنها - دلیل دیگر برای اسلامی نبودن دانشگاهها باشد. هر چند شاید برخی این مسئله را دلیل ضعفی تلقی نمایند، اما به طور کلی همانگونه که گفته شد هزینه‌های اجتماعی آموزش عالی بسیار سریعتر از بازده آنها افزایش می‌یابند.

##### نتیجه

آنچه در این مقاله به طور اجمال مطرح شد بیان دوگانگی‌های موجود در ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، آموزشی بود. از دیدگاه نویسنده، حل معضل اسلامی نبودن دانشگاهها ممکن نیست مگر به رفع این دوگانگی‌ها، که البته به تفکر برنامه‌ریزی شده برای دراز مدت نیازمند است علما و دانشمندان متعهد می‌بایست با برنامه‌ریزی‌های دقیق، این دوگانگی‌ها را رفع نمایند.